رساله

اظهار التجویز

از

سید احمد رضا صاحب

لاہل العقل والتمیز

مطبع نامی منشی نول کشور واقع لکھنؤ مین چھپا

سنہ ۱۸۹۹ع

تقریظ بحق لفیظ

عالیجناب جلیل القاب - ملائک مآب - ہادی الانام الی خیر السبل - مرجع الکل فی الکل
مروج الشرع المتین - مجدد ما اندرس من معالم الدین - مجتہد العصر والزمان مؤید بنصر العقیدہ
سید الانس والجان - الذی فضائلہ لا تحصی - عماد العلما زجناب السید مصطفی المدعو بجناب
میرزا آغا صاحب لا زالت شموس الہدایۃ بنور وجودہ مضیئۃ - واقمار احکام الائمہ علیہم السلام
بافاضۃ ترویجہ وتشییدہ منیرۃ

باسمہ سبحانہ وبہ نستعین

الحمد للہ دیان یوم الدین - والصلوۃ والسلام علی نبینا الصادع بالشرع المتین وآلہ الہداۃ الطیبین الطاہرین - اما بعد پس این رسالہ انیقہ و مقالہ رشیقہ را از ابتدا تا انتہا باوجود کثرت اشتغال و توزع بال واختلال احوال و مزید انتشار و تراکم افکار در اوقات یسیرہ و غیر کثیرہ مطالعہ ساختم و مضامینش را مقرون بصدق و صواب یافتم پس عمل کردن بنا بر آن جائز و بی عیب است و فیضان توفیق و معونت از جانب عالم الغیب است -

الراقم الآثم السید مصطفی المدعو بمیر آغا عفی عنہ
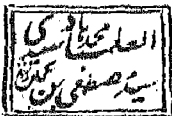
سید مصطفی بن محمد

الحمد لله الذی امر بالمعروف ونهی عن المنکر۔ والصلوٰة علی سیدنا محمد الحاکم علی الجن والبشر وآله اولی الامر الذین بقتالهم النجاة یوم المحشر اما بعد مخفی نماند که حق سبحانه تعالی شانه وتوالی احسانه۔ در قرآن مجید وفرقان حمید میفرماید۔ ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب یعنی متابعت خواهش نفس خود مکن که گمراه میکند آن خواهش نفس ترا از راه خدا بتحقیق که کسانیکه گمراه می شوند از راه خدا برای آنها عذاب شدید هست بجهت فراموش ساختن آنها روز حساب۔ وبمقام دیگر مدح فرمود کسانی را که مسجد را آباد میدارند چنانچه فرموده است۔ انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الاخر یعنی آباد نمی سازد خانهای خدا را مگر کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد۔ و مذمت فرمود کسی را که بربادی آن میخواهد۔ و مردم را منع از ذکر خدا در مساجد میکند چنانچه فرموده۔ ومن اظلم ممن منع مساجد الله

ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها - یعنی کدام کس ظالم تر هست از کسیکه منع کند
مساجد خدا را ازین که ذکر کرده شود در آن اسم خدا و سعی کند در بربادی آن
و ازینجا هست که ثواب جماعت در مساجد بیرون از حد در احادیث کثیره منقول گشته
و کسانیکه انحراف و اعراض از جماعت میکردند وعید شدید بر آنها بظهور پیوسته
که اطلاع بر آن تعلق بکتب مبسوطه و رسائل مضبوطه دارد - و اشتهارش بدرجه رسیده
که غالبا بر احدی مخفی نباشد - و از آنجا که بمفاد ان الشیطان للانسان عدو مبین
شیطان لعین هر وقت در کمین - و اغوای او مردم را ظاهر و مستبین - هر کس را بهر طور
که می یابد در شبهه و شک می اندازد - و از امور خیر باز می دارد - خصوصاً اهتمامی
که در منع شیعیان علی ابن ابیطالب از اقامت جماعت می نماید چندان اهتمام
در ممانعت از دیگر امور خیر نمی سازد - و بوساوس گوناگون خلل اندازی
در آن می کند - درین آوان بطوارق حدثان حیله و بهانه اینمعنی در دلها
راه یافته که قبول تولی امر عدالت از جانب حکام وقت که قوانین آنها مخالف شریعت
محمدیه هست بهر موقع و بهر نهج که باشد مطلقا باعث رفع عدالت شرعیه می شود
و باظهار خود این معنی را که قرینه بلا مریه هست سبب عدم حضوری جماعت قرار
می دهند - و مردم را از ایقاع نماز بجماعت مانع می شوند - و حکم بما انزل الله
را بزعم قلبی عدم حکم بآن می شمارند - و مردم را گول داده در شبهات بی اندازه
می اندازند - چونکه پی بمطالب حقه و احکام شرعیه نبرده اند و سعیر را از شعیر تمیز
نمی دهند - و بمضمون دل ناخواسته را عذر بسیار در پرده شریعت اختفای امر حق [illegible]
حال آنکه خود آنها نوکر سرکار و طالب نوکری و ترقی می باشند و بعهده داری
مواضع مالگزاری افتخار ورزیده اثبات تحکم خود و عیال خود بآن می نمایند
بنا بر آن سطور چند این مستدعا کیای شیعیان آل عبا - پیرو علمای اعلام

ونایبان ائمۂ ہدی سید احمد رضا ابن عالیجناب المشغوف بعبادة رب الارباب السید
محمد رضا دام اللہ ظلہ بدوام الارض والسما ابن المغفور المبرور الساکن فی جوار رحمة
ربہ الصمد السید غلام محمد حشرہ اللہ مع ائمة المصطفین الاشارات الی التجویز ودفعا
لتسویلاتہم عن قلوب عامة البریة نوشتم وباظہار التجویز لاہل العقل والتمیز
نامیدم واللہ الہادی الی سواء السبیل والامر الی الجلیل وہو حسبی
ونعم الوکیل۔ پس بدانکہ صاحب شرایع در باب امر بمعروف ونہی عن المنکر چنین
تحریر میفرمایند ولا یجب النہی عن المنکر الا بشروط اربعة الی ان قال وان
لا یکون فی الانکار مفسدة فلو ظن توجہ الضرر الیہ او الی مالہ
او الی احد من المسلمین سقط الوجوب ولو نصب الجائر قاضیا
مکرہا لہ جاز لہ الدخول معہ دفعا للضرر لکن علیہ اعتماد الحق والعمل
بہ ما استطاع وان اضطر الی العمل بمذہب اہل الخلاف جاز
اذا لم یمکن التخلص من ذلک ما لم یکن قتلا لغیر مستحق وعلیہ تتبع الحق مما
امکن فاضل جلیل ملا عبد الغنی رحمہ اللہ در ترجمہ شرایع می نویسند کہ واجب
نیست نہی از منکر مادام کہ چہار شرط متحقق نشود چہارم آنکہ در انکار مفسدہ نباشد
پس اگر گمان کند کہ بسبب امر بمعروف ونہی عن المنکر متضرر شود بضرری کہ
مالی یا جانی یا ضرری بمسلمانی درینصورت ساقط می شود واگر مضطر کند کسی را
سلطان جائر برا قامت حدود جائز است کہ بکند مادام کہ قتل نفس بظلم نباشد زیرا
کہ تقیہ نیست در خونریزی مردم ومراد از سلطان جائر کسی است کہ سلطنت او
بحکم امام علیہ السلام نباشد عام ازینکہ آن سلطان از اہل اسلام یا غیر اسلام
از ادیان مختلفہ باشد واگر منصوب کند سلطان جائر قاضی را از اہل حق باکراہ جائز
است واو را داخل شدن باکراہ در قضا وامضای احکام جہت دفع ضرر خود لکن

واجب است بر او عمل کردن بحق بقدر امکان و اعتماد نمودن بر حق و اگر مضطر شود بسوی عمل کردن بقول مخالفان حق آن هم جائز است هرگاه خلاصی ممکن نباشد مادام که قتل ناحق نباشد و واجب است بر او پیروی حق بقدر امکان قال الشیخ علی ره ویتحقق الاکراه بالخوف علی نفسه او ماله او عرضه ویختلف ذلک باختلاف احوال الناس شیخ علی علیه الرحمة میفرماید که اکراه ثابت می شود بحصول خوف بر جان خود یا مال خود یا عزتِ خود و حصول این خوف مختلف می باشد باختلاف احوال مردم قال فی حاشیة الشرائع انما یتوقف الجواز علی الاکراه مع عدم اتصاف الحاکم بشرائط الفتوی وتمکنه من اجراء الاحکام علی وجهها الشرعی والامر بالمعروف والنهی عن المنکر والا جاز قبول الولایة بل قد یجب و در حاشیه شرائع گفته که موقوف نمی باشد جواز باکراه مگر در صورتیکه حاکم بشرائط فتوی موصوف نباشد و قدرت بر بیان احکام بر وجه شرعی ندارد و او را جائز است که در صورت اکراه منصب قضا قبول کند و الا اگر قدرت میدارد قبول منصب و حکومت از جائر جائز خواهد بود بلکه گاهی واجب می شود و همچنین است در جامع عباسی فارسی و ترجمه اش بزبان هندی با آنکه در حاشیه شرائع می نویسد و فرقی نیست در اضطرار میان تقیه شرعی و غیر او و واجب است بر او در وقتیکه بناچار مذهب اهل خلاف بگیرد آنچه را که اقرب الی الحق فالاقرب باشد یعنی هر آنچه نزدیک تر بحق باشد آن حکم جاری کند قال فی التحریر اما الجائر فلا یجوز الولایة منه اختیارا الا مع العلم بالتمکن من الامر بالمعروف والنهی عن المنکر ومع انتفاء العلم والظن بذلک یحرم الولایة من قبله ومع العلم بالتمکن من الامر بالمعروف والنهی عن المنکر ووضع الاشیاء من الصدقات والمواریث وغیرها مواضعها یجوز الولایة من قبل الجائر معتقدا انه یفعل ذلک من قبل

سلطان الحق علی سبیل النیابة عنه ولو قهره علی الولایة مع علمه انّه
جازت الولایة ولا یعمل بغیر الحق ما امکن فان اضطر الی ظلم جاز للضرورة
ما لم یبلغ الدماء فلا یجوز التقیة فیها علی حال ولو امکنه دفع الجائر
فی عدم الولایة وجب ویستحب مع تحمل الضرر الیسیر فلو خاف علی نفسه
او ماله اجمع او علی بعض المومنین جازت الولایة جناب علامه علیه
الرحمه در تحریر می فرماید که گرفتن ولایت امور در حال اختیار از جانب حاکم جائر
جائز نیست مگر در صورتیکه علم حاصل شود بانکه قدرت خواهد داشت بامر بمعروف ونهی
عن المنکر و در صورت انتفاء علم وظن بآن حرام خواهد بود و در صورت حصول علم
بر قادر بودن از امر بمعروف ونهی عن المنکر و داشتن اشیا در مقامات آن از صدقات
ومواریث وغیره جائز هست که امر ولایت را بحکم حاکم جائر قبول کند در حالیکه معتقد
حقیقه باشد که من این را از جانب سلطان حق میگیرم بطور نیابت و اگر جائر اکراه کند
ورا به قبول ولایت با عدم علم از تمکن جائز خواهد بود و عمل نکند بقدر امکان بر غیر
حق پس اگر مضطر شود بسوی ظلمی در حکم جائز خواهد بود از برای ضرورت ما دامیکه بحد
خونریزی نرسد چه تقیه در بارهٔ خونریزی بنوعی جائز نیست و اگر ممکن شود که جائر
را باز دارد از حواله نمودن ولایت باو باز داشتن او واجب خواهد بود و اگر
باوصف تحمل ضرر قلیل باز دارد مستحب خواهد بود پس اگر خوف ضرر بنفس او یا مال
او همگی یا بر بعض مومنین بوده باشد اختیار ولایت از حاکم جائر جائز خواهد بود —
ثمّ قال فی موضع اخر من التحریر ولو خاف علی نفسه من الافتاء بالحق جاز له
مع الضرر وخوفه الافتاء بمذهب اهل الخلاف بهم او السکوت للضرر
مع المکنة ثمّ قال بعید اسطر لا احد ان یعرض نفسه للتولی من قبل الظالمین
الا ان یعلم انّه لا یتعدی الواجب ولا یرتکب القبیح ویتمکن من وضع

الاشیاء مواضعها فان غلب علی ظنه خلاف ذلک لم یجز التعرض له

فان اکره علی الدخول جاز حینئذٍ ویجتهد علی انفاذ الاحکام بالحق

ودر مقام دیگر از تحریر میفرمایند و اگر خوف ضرر بر نفس در بیان کردن حکم بحق میدارد جائز
است در صورت ضرر و خوف ضرر برای او فتوی دادن بمذهب اهل خلاف یا سکوت
کردن از برای دفع ضرر با وصف قدرت بر سکوت بعد از آن بفاصلهٔ چند سطر میفرمایند
که جایز نیست برای کسیکه حاصل کند تولیت امور و حکومت را از جانب ظالمین مگر اینکه
بداند که تجاوز از واجب نخواهد کرد و قبیح را بعمل نخواهد آورد و قادر است از وضع اشیا
بمقامات آن پس اگر او را ظن غالب حاصل شود بر خلاف آن جایز نخواهد بود
او را اختیار حکومت از طرف آنها پس اگر اکراه کند حاکم جائر بر اختیار منصب حکومت
درین صورت جائز خواهد بود که اختیار نماید و کوشش کند در انفاذ احکام بحق و جناب مجلسی
در رساله فقهیه خود که جامع جمله ابواب فقه است چاپ شده در صفحه ۳۹ میفرمایند جائز
نیست قاضی شدن از قبل بادشاه ظالم مخالف مگر باکراه یا آنکه تواند که امر بمعروف
ونهی عن المنکر بطریق حق کند و اگر اکراه کند او را بر حکم یا فتوی بغیر حق قبول آن روا
باشد الا در قتل بغیر حق و اگر کسی قاضی شود از قبل مخالفی جائز است او را اقامت
حد باعتقاد نیابت از قبل امام اگر استحقاق آن داشته باشد و همین ست مفاد ارشاد
جناب قدسی القاب علامة العلماء الکرام - فقیه اهل البیت علیهم السلام - مرجع
المجتهدین العظام - عماد العلماء جناب السید مصطفی صاحب المدعو بجناب میر آقا
صاحب مجتهد العصر ادام الله تائیده و شید تشئیده که پاسخ تحریر بعض افاضل در
جواب بعض مسائل هرگاه اینچنین صورت ظهور یافته بود جلوهٔ صدور نمود بیانش
آنکه بعض افاضل را هرگاه حکم فصل خصومات و تعزیرات رسید ایشان اولاً حسب
مزاج خود که بنا سازی مرض مزمن استعداد کشید عذر نمودند بعضی از اخوان

این عذر را نه پسندیده زبان را چنین بیان کشودند که در صورت اعتذار خوف
تفویض این عهده بدیگران که در پی اضرار ما می باشند میداریم - بلکه آنها را خلل انداز
امور دنیا و دین خود می انگاریم - بالجمله چونکه مظنون در اصرار با انکار خوف بهتک عرض
و تهمه و سعایت مردم پیش حکام وقت بوده چنانچه مشاهده هم رفته که در زمان
سابق از بابت تعزیه داری اتهام ناحق بر فاضل مذکور نموده امور را بنوعی وانمودند
که حکام وقت را بدظن ساختند و امر بطول کشید و نوبت بزیرباری مصارف سوار
و خرچ اقامت خود و همراهیان در بریلی و پریشانی عیال علاوه بران و حضور محکمات
بطرز غیر مناسب که تا یک ماه روداد رسید و شهادات غیر واقعیه از اخوان و
هم شهریان که بمنزله عیون و رؤس و از اعیان بودند میگذشت - و آخر بانصاف حکام
وقت نائره اتهام فرو گشت پس فاضل مذکور خائف شده که در صورت انکار مظهر
تبدل حکم و تعصب مذهبی اگر شوند مثل سابق آسیبی بعرض و عزت فاضل مزبور
رسانند ناچار شد حقیقت حال را بخدمت شریعت مرتبت جناب موصوف الصدر
گزارش کردند چنانچه خلاصه مضمونش آنکه حکام والا مقام محض بمزید اعزاز و اکرام -
بدون تعیین مشاهره و حصول وظیفه عهده فصل خصومات و تعزیرات را برای تخفیف
که بوجوه چند که عمده اسباب آن ضعف و کبر سن هست مناسبت بحال تخفیف ندارد
تجویز نموده اند و اصرار تحصیلدار و اهل خبرت بران هست که انکار نمایند که باعث
ملال حکام و جای سعایت مردم خواهد بود چونکه خود هم مشاهده کرده ام که و اخوا
حسبتهم دروعا فکانوها ولکن للاعادی یعنی برادران که مثل زره از آنها
امید پناه داشتم پس آنها اعدای مرا پناه دادند و مرا غیر محفوظ گذاشتند
وخلتهم سهاما صائبات فکانوها ولکن فی فؤادی - و ظنونم چنان بود
که آنها تیرهای من خواهند بود و دفع بلا از من خواهند نمود پس آنها را یا قسم

کہ تیر پاشند و دل مرا افگار ساختند و قالوا قد صدقت منا قلوب ہ فقد صدقوا
ولکن عن ودادی و آزمن گفتند کہ من صاف دل می باشم تلی راست گفتند
ولکن صاف بود دل آنہا از محبت من پس درینصورت کہ خوف بر عزت یافتہ می شود اگر
حکمی در رسد و عذر ضعف کہ کردہ ام قبول نشود چہ کنم بجز اینکہ توقیع رفیع بدین خلاصہ
در رسید کہ اگر فصل مقدمات را موقوف بر رائی سامی نمائید پس مضائقہ ندارد وقتے
آنرا حسب احکام شرعیہ فیصلہ نمودہ باشند باجتہاد یا لتستہ یا تقلید شائستہ۔ و اگر اختیار
امر مذکور نباشد پس وقتیکہ ضرر معتد بہ نسبت مال محترم یا نفس محترمہ یا عرض محترم
مظنون باشد اختیار عہدۂ مذکورہ جائز خواہد بود انتہیٰ کلامہ الشریف بعد
ازان مسئلہ دیگر بخدمت شریعت مرتبت جناب موصوف درین بارہ گذشتہ و عبارت
آن اینست کیا ارشاد ہے کہ حامد امام جماعت کو سرکار انگریزیہا درنے مجسٹریٹ مقرر کیا
تو اب حامد کے پیچھے نماز پڑھنی درست ہے یا نہین کیونکہ بعض اشخاص کا مقولہ ہے کہ اب
حامد مین عدالت بوجہ من لم یحکم بما انزل اللہ فاولئک ہم الفاسقون باقی نرہی —
الجواب اگر حامد ثابت العدالۃ تھا پس صورت مذکورہ مین استصحاب عدالت
سابقہ کیا جاوے گا جب تک کہ انقداح عدالت ثابت بثبوت شرعی نہو فقط
حررہ السید مصطفیٰ المدعو بمیر آغا عفی عنہ و اختیار شہید ثالث جناب قاضی
نور اللہ شوستری صاحب مجالس المومنین عہدۂ قضا را در عہد بعضی از سلاطین
دہلی و فتوی دادن موافق مذاہب اربعہ مخالفین و کشتہ شدن و درجۂ شہادت
یافتن آن سالک جادۂ تسلیم و رضا بعد از آن کہ اثنا عشری بودن جناب ایشان
منکشف شد بر السنۂ خاص و عام مذکور و بر احدی مستور نیست و ہمچنین اختیار
جناب محقق طوسی علیہ الرحمۃ نیابت چنگیز خانی و اختیار مفتی سید محمد قلی صاحب
مرحوم عہدۂ صدر الصدوری را کہ رفعت مدارج و علو شان ایشان۔ و فنون

علیہ باہر ظاہر و مستغنی عن البیان است خلاصہ آنکہ اختیار منصب عدالت از جانب
حکام وقت مطلقاً ممنوع نیست بلکہ صورت جواز ہم دارد کما لا یخفی علی الناقد البصیر
و لا ینبئک مثل خبیر۔ قال فی المسالک قولہ ولو نصب الجائر قاضیا مکرها
لہ جاز الدخول معہ دفعاً للضرر ولکن علیہ اعتماد الحق والعمل بہ ما
استطاع انما یتوقف الجواز علی الاکراہ مع عدم اتصاف الحاکم بشرائط
الفتوی وتمکنہ من اجراء الاحکام علی وجهها الشرعی الامر بالمعروف
والنهی عن المنکر والا جاز قبول الولایۃ بل قد یجب و بدون ذلک
لا یجوز الا مع الاکراہ ویتحقق بالخوف عن المخالفۃ علی نفسہ او مالہ او
عرضہ ویختلف ذلک بحسب احوال الناس فی احتمال الاهانۃ وعدمها
قولہ وان اضطر الی العمل بمذاهب اهل الخلاف جاز اذا لم یمکن التخلص
من ذلک ما لم یکن قتلا بغیر مستحق لا فرق فی ذلک بین الفقیہ الشرعی وغیرہ
ویجب علیہ تحری التعلق من مذاهب اهل الخلاف بالاقرب الی الحق فالاقرب
اذا امکن والفتوی حکم شرعی علی وجہ کلی کالحکم بان قول ذی الید مقدم
علی الخارج مع الیمین او اخبار عن حکم معین بحیث یمکن جعلہ کلیا بحیث یکون
مستفادا الجزئی من جملۃ افرادہ کقولہ کل من تکلم فی الصلوۃ عمدا بطلت
صلوتہ بخلاف الحکم فالحکم انشاء قول فی الحکم الشرعی یتعلق بواقعۃ شخصیۃ کالحکم علی زید بثبوت
دین لعمرو فی ذمتہ ترجمہ وہرگاہ حاکم جائر کسی را بجبر واکراہ حاکم گرداند جائز است
او را کہ اختیار کند برای دفع ضرر خود لکن بر او لازم است کہ حتی الامکان از حق
نگذرد و جواز اختیار در صورت اکراہ برای کسی است کہ بشرائط فتوی موصوف نباشد
و قدرت بر جاری ساختن احکام بر وجہ شرعی و امر بمعروف و نہی عن المنکر نداشتہ باشد
والا یعنی اگر موصوف بصفت فتوی و اجرای احکام بر وجہ شرعی و امر بمعروف

ونهی عن المنکر باشد پس جائز خواهد شد او را اختیار منصب حکومت بلکه گاهی واجب
می شود و بدون موصوف بودن بصفات مذکوره اختیار چنین منصب جائز نخواهد شد
مگر در حال اکراه و اجبار حاکم و اکراه متحقق می شود بحصول خوف از مخالفت حاکم بنفس
خود یا مال خود یا عزت خود و بحسب احوال مردم این خوف مختلف می شود و حصول امانت
و مقدم آن و هرگاه مضطر شود بسوی عمل کردن بمذهب اهل خلاف جائز خواهد بود و هرگاه
خلاصی ممکن نباشد ازین عمل تا وقتیکه قتل غیر مستحق نباشد و فرقی نیست درین اضطرار برای
فقیه شرعی و غیر آن و واجب است برو در حال اضطرار حکم بمذهب اهل خلاف بچیزی
که قریب تر از مذهب اهل حق باشد هرگاه ممکن شود و فرق در میان فتوی و حکم آن است
که فتوی بیان کردن امر شرعی است بر وجه کلی مثل گفتن اینکه کسیکه کلام کند در نماز عمدا
نمازش باطل است و حکم پیدا کردن قولی است که متعلق بواقعه شخصیه باشد که داخل تحت امر
کلی باشد مثلا حکم کردن باینکه زید کلام کرد در نماز عمدا پس نمازش باطل است یا در معاملات
بگوئی که کسی قرضدار کسی باشد ادای قرضه برو لازم است این را فتوی گویند و هرگاه بگوئی
که زید قرضدار عمرو است پس باید که زید قرضه خود را ادا کند و به عمرو رساند آنرا حکم می گویند
وقال فی شرح المختصر النافع قوله الولایة للقضاء والحکم بین الناس وغیرها من
السلطان العادل جائز وربما وجبت فی بعض الصور وعن الجائر محرمة الا مع
الخوف والتقیة على النفس او المال او العرض له او للمؤمنین کلا او بعضا على
وجه لا ینبغی تحمله عادة بحسب حال المکره فی الرفعة والضعة بالنسبة الى
الاهانة فیرخص بل ربما وجبت ان لو یتیقن التخلص من المأثم والتمکن
من الامر بالمعروف والنهی عن المنکر جازت ولو اختیارا اجماعا بل قال
جماعة استحبت بل قیل وجبت وهو احوط ولعله اظهر ولو اکره على الولایة
وتنفیذ الاحکام لا مع ذلک التیقن بالتخلص والتمکن اجاب الیه الا طاعة

وجوباً دفعاً للضرورة ويتقلده أمره ونهيه وجميع ما يحكم به ولو كان محرماً إجماعاً تخيّر الأسهل فالأسهل ومتدرجاً من الأدنى إلى الأعلى ثم يترتب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر ولو انحصر في الأعلى جاز بل وجب إلا في قتل المسلم محقون الدم فلا يجوز إجماعاً وفي إلحاق الجرح بالقتل قولان والأحوط الإلحاق إلا مع الخوف بتركه على النفس فينبغي القطع بالعدم لكن ليشمل المسلم المخالف أم يختص المؤمن إشكال والاحتياط يقتضي المصير إلى الأول إذا كان الخوف بتركه القتل على نحو المال ولا سيما القليل منه خاصة وأما إذا كان على النفس المؤمنة فالإشكال ولا يبعد المصير إلى الثاني

و در شرح مفاتیح مختصر نافع فرموده که متولی منصب قضا شدن و حکم نمودن در میان مردم و اختیار منصب غیر منصب قضا و حکم از جانب سلطان عادل جائز است و مراد از سلطان عادل امام علیه السلام اند یا کسانیکه بحکم امام علیه السلام سلطان باشند و بسا اوقات واجب می شود در بعض صور و اختیار چنین منصب از جانب حاکم جائر حرام است مگر در صورت تقیه و خوف بر نفس یا بر مال یا بر عرض از برای خود یا از برای جمیع مومنین یا از برای بعض مومنین بر وجهیکه عادة تحمل آن سزاوار نباشد بحسب حال اکراه کرده شده در رفعت و پستی بنسبت اهانت آن پس درینصورت جائز خواهد بود بلکه اکثر اوقات واجب می شود بلی اگر یقین خلاص شدن از اثم و قدرت بر امر معروف و نهی عن المنکر داشته باشد پس اختیار حکومت از جانب حاکم جائر جائز خواهد بود اگرچه باختیار خود اختیار نماید اجماعاً بلکه جماعتی قائل باستحباب چنین اختیار شده اند بلکه قول بوجوب هم دارد و آن احوط است و لعله اظهر و اگر اکراه کرده شود بر اختیار منصب حکومت و جاری ساختن احکام با وصف عدم یقین از خلاص من الاثم و عدم حصول قدرت بر امر معروف و نهی عن المنکر اطاعت حاکم میکند

در اختیار منصب وجوباً از برای دفع ضرورت وامر ونهی او وجمیع احکام او نافذ
خواهد شد اگرچه حرام باشد اجماعاً در حالیکه اختیار نماید از ان اسهل پس اسهل را وتدریج
کند از ادنی الی الاعلی واگر منحصر بود در اعلی جائز خواهد بود بلکه در صورت انحصار
واجب خواهد شد مگر در قتل مسلم که قتلش جائز نباشد پس حکم بر آن جائز نخواهد شد
اجماعاً ودر ملحق ساختن جرح بقتل دو قول است احوط آنست که حکم بآن هم نکند
مگر در صورتیکه خوف بترک آن بر نفس خودش باشد وآیا مخالف مذهب هم شامل مسلم است
یا مراد از مسلم مومن است خالی از اشکال نیست واحتیاط مقتضی بر آنست که اگر مخالف
مذهب باشد حکم بقتلش ندهد هرگاه خوف بترک قتل بر مال باشد خصوصاً هرگاه خوف
بر قلیل مال باشد خاصة ولیکن هرگاه بترک حکم قتل خوف بر نفس مومنه باشد پس اشکال
است وبعید نیست که درین صورت مراد از مسلم مومن باشد وقال فی الشرائع
فی کتاب التجارة ولو اکره جاز له الدخول دفعاً للضرر الیسیر علی کراهیة
وتزول الکراهیة لدفع الضرر الکثیر کالنفس او المال او الخوف علی
بعض المومنین واذا اکرهه الجائر علی الولایة جاز له الدخول والعمل بما
یامره مع عدم القدرة علی التفصی الا فی الدماء المحرمة فانه لا تقیة
فیها ودر شرائع در کتاب التجارة گفته واگر اکراه کرده شود بر اختیار منصب قضا جائز
خواهد بود برای او اختیار بجهت دفع ضرر قلیل بکراهت وزائل خواهد شد کراهت اگر این
اختیار برای دفع ضرر کثیر باشد مثل ضرر بنفس یا مال یا خوف بر بعض مومنین
وهرگاه مجبور سازد او را بر اختیار منصب قضا جائز خواهد بود برایش اختیار وعمل
نمودن بر چیزی که جائر حکم کند در صورتیکه قدرت بتخلص از ان نداشته باشد مگر در
خونهای ناحق که تقیه در آن نیست وقال فی الحاشیة ولو اکره بالالزام من یخشی من
التخلف عن الزامه جاز الدخول حـ فی الولایة التی یحرم علیه الدخول فیها

اختیارا بلا خلاف وقد تقدم فی باب الامر بالمعروف ان ضابط
الاکراہ المسوغ للولایۃ الخوف علی النفس او المال والعرض علیہ
او علی بعض المؤمنین علی وجہ لا ینبغی تحملہ عادۃ بحسب حال المکرہ
فی الرفعۃ والضعۃ بالنسبۃ الی الاہانۃ واما ما ذکرہ ھنا من الضرر
الیسیر والکثیر فی الحکم بالکراہۃ وعدمہا فیمکن الرجوع فیہ الی
العرف بما عد یسیرا منہ ینبغی تحملہ دون الکثیر۔ خلاصہ ترجمہ اش آنکہ
اگر مجبور شود بر اختیار امر تولیت بسبب آنکہ لازم گرداند آنرا کسیکہ خائف شود از و
اگر قبول نکند پس جائز ہست کہ قبول کند تولیتی را کہ بد او حرام بود قبول آن در حال
اختیار و درین امر درمیان علماء اختلاف نیست و گذشت در باب امر معروف کہ ضابطہ
اکراہی کہ باعث جواز اختیار ولایت وحکومت از طرف حاکم جابر میباشد آنست کہ اختیار
کنندہ را خوف بر جان یا مال یا عزت او یا بر بعض مومنین بہ وجہی باشد کہ تحمل
آن از روی عادت بحسب حالش در رفعت وپستی مرتبہ بہ نسبت اہانت سزاوار نباشد
چہ مراتب اہانت شریف ووضیع مختلف می باشد و آنچہ درینجا حکم بکراہت قبول در ضرر
قلیل و عدم کراہت قبول در ضرر کثیر فرمودہ پس ممکن ہست کہ رجوع بعرف نمودہ شود
اگر در عرف آنرا ضرر قلیل دانند کہ مثل آن را تحمل می تواند کرد پس قبولش مکروہ خواہد
بود و اگر آن را ضرر کثیر دانند کہ مثل آن را تحمل نمی تواند شد پس در آن صورت قبولش
مکروہ ہم نخواہد بود وقال فی شرح اللمعۃ لو اضطرہ السلطان الجائر الی
اقامۃ حد او قصاص ظلما او اضطرہ بحکم مخالف للمشروع جاز لمکان
الضرورۃ الا القتل فلا تقیۃ فیہ ویدخل فی الجواز الجرح لان المروی
عنہ لا تقیۃ فی قتل النفوس فہو خارج والحقہ الشیخ بالقتل مدعیا
انہ لا تقیۃ فی الدماء وفیہ نظر خلاصہ مضمون ترجمہ آنکہ در شرح لمعہ فرمودہ

اگر مضطر سازد او را سلطان جائر بسوی جاری ساختن حد یا قصاص از روی ظلم یا مضطر
سازد او را بحکمی که مخالف شرع باشد جائز است او را که بعمل آرد از برای وجود ضرورت
مگر از قتل احتراز ورزد و انکار نماید چه تقیه در آن نیست و داخل است در جواز قصاص
جراحات زیرا که مروی است که تقیه در قتل نفوس نمی باشد و قصاص جراحات
تابع آن نمی باشد و جناب شیخ قصاص جراحات را ملحق بقتل ساخته با دعای
آنکه تقیه در خونها نمی باشد و در آن نظر است انتهی و قال فی القواعد فی باب
الامر بالمعروف واما اقامة الحدود فانها الی الامام خاصة او لمن
یاذن له والفقهاء الشیعة فی حال الغیبة ذلک وللمولی فی حال الغیبة
اقامة الحد علی مملوکه وفی اقامته علی ولده وزوجته قول بالجواز ولو
ولی من قبل الجائر عالماً بتمکنه من وضع الاشیاء فی مواضعها ففی جواز
اقامة الحد له بنیة انه نائب عن سلطان الحق نظر و در قواعد در باب امر بمعروف
است که لکن جاری ساختن حدود پس آن مخصوص امام علیه السلام است یا کسیکه او را
امام علیه السلام اجازت اجرای حدود داده باشند و از برای فقهای شیعه
در حال غیبت امام علیه السلام این منصب می باشد و آقا در حال غیبت امام علیه السلام
بر مملوک خود می تواند که حد بزند و در خصوص جاری ساختن حد بر فرزند و زوجه هم قول
بجواز می باشد و اگر متولی اجرای حد شود از جانب حاکم جائر در حالیکه علم دارد باینکه
قادر است بر وضع اشیا بمقام آن یعنی موافق شرع بعمل خواهد آورد پس در جاری
ساختن او حدود را به نیت نیابت از سلطان حق نظر است بعضی نوشته اند که مختار
نزد آنست که ولایت اقامت حدود برای امام ثابت است پس غیر امام نمی تواند که
بدون اجازت امام علیه السلام متولی آن شود و اجازت آنحضرت منتفی است پس جائز نخواهد
بود زیرا که شرائط آن که اذن امام است مفقود می باشد و این مذهب ابن ادریس علیه الرحمة

ہست و اینکہ غرض شارع از وضع حدود آنست کہ مردم از امور یکہ حرام ست نفس خود را
باز دارند و بحسنات و نیکیہا خو را مشغول سازند پس تحصیل آن جائز خواہد بود و این
مذہب شیخ رہ ہست ثم قال فی القواعد فان الزمہ السلطان بھا جاز ما لم
یکن قتلاً ظلماً فلا تقیۃ وان بلغ حد تلف نفس یعنی باز در قواعد فرمایدکہ اگر ازا
سلطان جائر براو لازم گرداند جائز ہست کہ بکند تا وقتیکہ دربارۂ قتل از روے
ظلم نباشد پس تقیہ نیست در قتل ظلم اگرچہ درین صورت در انکار خود از الزام حاکم
نوبت بتلف نفس او برسد ثم قال ولا یقدح فی العدالۃ ولا یۃ القضاء من
قبل الظالمین بالاکراہ ویعتمد الحق ما امکن فان اکرہ علی الحکم بمذہب
اھل الخلاف جاز ما لم یبلغ قتلاً ظلماً ولا یجوز ارتکابہ وان خاف التلف
بعد آن فرمودہ کہ قدح در عدالت او نمیکند متولی شدن براے قضا از جانب
حکام جور باکراہ و تا امکان حکم بحق یعنی موافق مذہب حق حکم میکند پس اگر اکراہ
کردہ شود براے حکم بمذہب اہل خلاف جائز خواہد بود کہ بکند تا وقتیکہ نوبت حکم
بقتل از روے ظلم نرسد پس جائز نخواہد بود در خصوص قتل اگرچہ در عدم قبول
آن نوبت بتلف این کس برسد فی النھایۃ ومن استخلفہ سلطان ظالم علی قوم
وجعل الیہ اقامۃ الحد و جاز لہ ان یقیمھا علیھم علی الکمال و یعتقد انہ
انما یفعل ذلک باذن السلطان الحق لا باذن سلطان الجور ویجب
علی المومنین معونتہ وتمکینہ من ذلک ما لم یتعدی الحق وما ھو مشروع
فی الاسلام فان تعدی فیما جعلہ اللہ الحق فی ذلک لم یجز لہ القیام ولا
لغیرہ معاونتہ علی ذلک الا ان یخاف علی نفسہ فی ذلک فانہ یجوز لہ
ان یفعل ذلک ما لم یبلغ قتل النفوس فاما قتل النفوس فلا یجوز التقیۃ
فیہ علی حال و در نہایہ ہست کہ کسی را کہ بادشاہ ظالم بر قومی حاکم گرداند و اقامت

حدود را مفوض باو سازد جائز است برای او که اقامت حدود بر وجہ کامل بفرماید
و اعتقاد نماید باین که من این را باجازت بادشاہ حق میکنم و باذن سلطان جور
نمیکنم و واجب ہست بر مومنین کہ یاری او نمایند و او را بر این امر قادر سازند تا وقتیکہ
از حق و حکم شرع تجاوز ننماید پس اگر تجاوز نماید جائز نخواہد بود او را و نہ غیر او را
اعانت و برآن مگر اینکہ او را خوف از جانب حاکم بر نفس خود باشد پس او را درین
ہنگام جائز خواہد بود کہ موافق حکمش بعمل آرد تا وقتیکہ ارتکاب قتل نفوس نشود لکن
در خصوص قتل نفوس پس در حالی از احوال تقیہ جائز نیست و قال فی الدروس
ولا یجوز تولی القضاء من قبل الجائر الا مع الاکراہ والتمکن من الامر
بالمعروف والنہی عن المنکر ولو اکرہ علی الحکم او الافتاء بغیر حق اجاب
الا فی القتل وفی اجراء الجرح مجراہ خلاف فامجناب شہید اول علیہ الرحمۃ
در کتاب دروس میفرمایند کہ جائز نیست گرفتن حکومت از جانب جائر مگر اینکہ اکراہ کرد
شود یا قادر باشد بر حکم بحق و ممانعت از باطل و اگر اکراہ کردہ شود بر حکم و فتوے
دادن بغیر حق قبول می کند مگر در قتل کہ مرتکب آن نمی شود و در جاری ساختن حکم
قتل در خصوص جراحات اختلاف ہست و در ذخیرۃ المعاد جناب شیخ زین العابدین
صاحب مازندرانی رحمہ اللہ چاپ بخط النسخ صفحہ ۱۰ ہمچنین ہست مس در نوکری ظلام
کہ جائز نیست بشرالطیکہ دستخط فرمودہ اند آیا نوکری ظلام مسلم و مومن ہر دو جائز نیست
یا نوکری ظلام مومن جائز ہست و ظلام عبارت از چیست ج ہیچکدام جائز نیست و مومن
و مسلم فرق ندارند و ظلام آنہا نیکہ تصرف در امور مسلمین مے نمایند بدون اذن حاکم
شرع مس در جائیکہ حکومت انگریزی ہست خواندن درس انگریزی و تحصیل علم و زبان
انگریزی برائے اغنیا بجہت امر معاش و حصول عزت و آبرو و فہمیدن معاملات
و مرافعات برائے اغنیا در شرع جائز ہست یا نہ و نوکری نصاری چہ حکم دارد

ج تعلیم هر زبانی جائز است چه انگریزی و چه غیر آن اما نوکر شدن شخص مسلم کافر را جائز
نیست الا بجبر و ضرورت س آیا نوکری نصاری یا بت پرست یا ظلام یا حکم کردن بقانون
ایشان وقتی حکم کردن هر دو جائز است یا نه ج مجرد نوکری بمعنی اجیر شدن ضرر ندارد
مگر در خلاف شرع مثل شراب فروختن و اما نوکری بمعنی التزام بطاعت پس آن حرام
و باعث تکثیر سواد کفر و اضلال است س در نوکری کفار که جائز نیست بشرایطی که دستخط
فرموده اند آیا نوکری کافر حربی و ذمی هر دو جائز نیست یا نوکری کافر ذمی جائز است
ج هیچکدام جائز نیست و این واضح است الا بجبر و قصد اغاثه مظلوم یا تقلیل ظلم س
اگر کسی نوکری کافر را بکند باین نیت که مال کافر بهر نوع که یابد باید گرفت و نام خود بخدمتی
خواه آن خدمت متعلق بظلم باشد خواه بظلم نباشد در دیوان کافر ثبت نماید و آن خدمت را
انجام داده باشد جائز است یا نه ج حرام است س نوکری نصاری و دیگر کفار برای
درس دادن زبان فارسی و عربی باطفال کفار و مسلمین شخص مسلم را جائز است یا نه
ج اجیر شدن ضرر ندارد س اگر کافر مسلمی را نوکر بدارد باین نحو که نام او را در دیوان
ثبت کند و هیچ خدمتی باو متعلق ننماید و بگوید که تو در خانه خود یا هر جا که خواسته باشی
باش من زر مشاهره بتو خواهم رسانید این قسم جائز است یا نه و اگر دو یک ماه زر مشاهره
ندهد یا نه فرستد پس طلب کردن مشاهره خود جائز است یا خیر ج ذکر شد که اسم خود
را در دیوان کفر و ظلم ثبت نمودن خلاف شرع است بلی اگر وظیفه برای مسلم قرار
دهد ابتداء یا بطلب مسلم ضرر ندارد و مثل وظائفی که علمای ما و متدینین از نشاه و غیره
میگیرند و تدین وقت باین عنوان ضرر ندارد و داخل است در جوائز ظلام س
فرق ما بین اجیر و نوکر را بیان فرمایند و در هندوستان در عرف نوکر آنرا میگویند
که کسی را بخدمت معینه یا غیر معینه شهریه و امید ارند و زر شهریه برای او قرار
دهند پس کسیکه بخدمت معینه یا غیر معینه شهریه می یابد آن نوکر است و اجیر آن را

میگویند که خدمتی از کسی میگیرند و اجرت آن خدمت او را میدهند و بطریق شهریه

ملیه هندج این فرق خوب است که مرقوم فرموده لکن در اول فقره از وظائف

سلطان ذکر دیکر آن هم از مسنویه یا شهریه میگیرند و معذلک بازاء نوکری نیست

پس اگر باین طور بگوییم شاید بهتر باشد که وظیفه آنست که از بابت اظهار جلالت

و بزرگی میدهند بازاء نوکری و نوکری پول را بازاء محض نوکری و اطاعت میگیرند

نه بازای خدمت و اجیر بازای خدمت پس در باب نوکری کفار آن قبله دستخط

فرموده اند که مسلم را نوکری کفار جائز نیست الا بجبر و ضرورت و در جواب دیگر از

سوال دیگر در نوکری نصاری و بت پرست دستخط فرموده اند که مجرد نوکری ضرر ندارد

مگر در خلاف شرع لذا چرا منافی فتوی است توجیهش قلمی فرمایند که هر قسم نوکری

هر قسم کفار جائز نیست یا مستثنی هم هست و اگر مستثنی هست کدام است ج مراد از

نوکری که جائز نیست این است که اسم خود را در دیوان ظلم ثبت کند و هر دفعه که کافر بخواهد

تا بی برود یا جنگ کند یا سفر کند داخل در عداد نوکرانش باشد این جائز نیست

بجهت آنکه اشعار کفر باین نوکری بلند می شود بلکه نوکری ظلام هم جائز نیست باین

معنی هرچند در سفر طاعت نوکرش را فرستد بلی اگر بقصد دفع ظلم یا تقلیل ظلم

یا قضای حوائج اخوان باشد ضرر ندارد لکن معذلک ترکش بهتر است لانه فی خطر عظیم

بلی با جبر ضرر ندارد و مراد از نوکری در مسئله سابق اجیر شدن برای خیاطت و

قلعگی یعنی بیلداری و نحو آن که خلاف شرع نباشد می باشد و آن جائز است و در

صفحه ۸۶ ذخیره است سوال اعانة النصاری باخذ الاجرة فی دواوینهم

بحیث یشتمل علی ارتکاب بعض المحرمات کمعاملة الخمر والربا لاجل تحصیل

المعاش فی خدمتهم غالبا فی تلک البلدان و فقد انه فی غیرهم غالبا

جائزة ام لا الجواب لا یجوز فی المحرم و یجوز فی المحلل الاجارة واخذ

الاجرة ولا یجعل نفسه مکتوبًا فی دیوان الظلمة ولا یجعل نفسه من خدامهم نعم یجوز ان یجعل نفسه اجیرًا لهم فی الخیاطة والحیاکة والبناء وغیرها والله العالم و در صفحه ۲۰۷ مس چند نفر عن آباء و اجداد در سلک ملا منسلک شده و از جمیع تحمیلات دیوانی معاف و مرفوع القلم بوده اند وقتیکه دولت روسیه بولایت اسلامیه تسلط یافته و دفتر نقوش ترتیب و قرار داده اند و ملاهای مذکوره را بدفتری معاف و مرفوع القلم ثبت نموده اند رعیت خراج گزار بیک دفتر و غیر آنرا بدفتری دیگر ثبت کرده اند و حالا پادشاه روسیه من باب الاکراه والاجبار حکم نموده اند که در هر محله از ملاهای مزبوره که هستند باید برای خودشان دفترها ترتیب و قرار دهند و برای هر کس ملاهای مذکور اجرای احکام نمایند و اسامی ناکح و منکوحه را در دفتر نکاح ثبت کنند و نیز برای هر کس اجرای طلاق نمایند و اسامی مُطلِّق و مُطلَّقه در دفتر طلاق ثبت و ترقیم نمایند و هر مولودی که در آن محله بوجود آید نام مولود و والدینش را در دفتر مولود تحریر کنند و هر کس که در ان محله بمیرد نام موتی در دفتر وفات بنویسند و حکم پادشاه روس این است که هر کس از ملاهای مذکوره که مباشر این اعمال و افعال نشود او را از زمرهٔ ملائی خارج نموده داخل در زمرهٔ رعیت خراج گزار نمایم و تحمیلات دیوانی از و بگیریم و بعد از اخراج دیگر قادر نیست که برای احدی اجرای عقد نکاح و ایقاع طلاق نماید در این صورت آیا برای آن ملاها جائز است که من باب الاکراه والاجبار بحکم ایشان گردن نهاده مباشر این اعمال مزبوره شوند یا نه. بیان فرمائید. **الجواب** مخفی نماند که مجرد ثبت و ضبط در دفتر اسامی هر مرقوم را حرمتی ندارد بلی التزام بحکم کافر و اسم خود را در دیوان کافر ثبت نمودن و نوکری کردن ایشان حرام است و حرمت این واضح است لکن بعد از فرض اکراه

واجبار کہ مفروض در سوال است حرمت آن رفع می شود بلی تقدس و ورع یا
اسکان مقتضی آنست کہ این التزام را نکند برای احدی اجرای عقد نکاح وطلاق نماید
یا آنکہ ازان بلد یا امکان کوچ کند ببلد دیگر و با تعذر و تعسر التزام این جائز است بلکہ
بسا است کہ واجب می شود بجہت آنکہ اگر ملتزم نشود خلاف شرع شریف در آن محلہ نمی شود
یا کمتر می شود واللہ العالم وجناب عالم ربانی مجتہد العصر والزمانی مرجع الانام فقیہ
اہل البیت علیہم السلام عماد العلماء جناب السید مصطفی المعروف بہ جناب میر آغا صاحب
ادام اللہ ظلہ علی رؤس المومنین الی یوم القیام در جواب مسائل سائل کہ قلمی فرمودہ
اند مع سوال وجواب برای زیادتی اطمینان عوام می نویسیم فان اہل المدینۃ
مردوا علی النفاق وافتروا بما لا یطاق نحن نعلمہم لعل اللہ یہدیہم الی الحق
ویوفقہم للوفاق **سوال** اگر کوئی شخص حاکم جائر سے کوئی منصب اجراے
حدود کا بقصد دفع ظلم یا تقلیل ظلم یا بجہت ایسکے کہ مومنین کو کسی حال میں کسی طرح
کا نفع پہونچے کا اختیار کرے اور حتی الامکان جہان تک ہو سکے کوشش اجراے
احکام میں موافق شرع کے کرے تو اس صورت مین جائز ہوگا یا نہین اور در صورت
جبر حاکم کہ موافق اپنے قوانین کے اس سے جاری کرواوے اور اگر انکے موافق قوانین
کے حکم نکرے تو خوف عزت کا لا اقل اس قدر ہو کہ اس شخص صاحب عزت کو بیوقوف
کہیگا اور تعظیم وغیرہ مین بھی فرق کریگا بلکہ اگر ان امور سے اسکا مضحکہ اور تحقیر
درمیان خلق کے اور امثال کے ہو جاوے تو ایسی صورت مین وہ اجراے
احکام موافق انکے قوانین کے کر سکتا ہے یا انکے قوانین کے موافق حکم فیصلون
مین بھی لکھ سکتا ہے یا نہین۔ آغا زین العابدین صاحب وغیرہ دیگر علماء کی کتب سے
تو جواز اسکا صورت مجبوری مین پایا جاتا ہے آپ کے نزدیک جو کچھ ہو اس طرح ارشاد
ہو کہ اگر چہ مومن کے دل مین ہرگز رضا انکے قوانین پر نہین ہو ان کے جبر سے

وبخوف زوال عزت وبدظنی حکام اس منصب کو گوارا کیا ہو اور تا مقدور اپنے
بچاتا ہے لیکن اگر بچ نہ سکے تو کیا کرے جواب بدون ضرورت شرعیہ اختیا
کرنا کسی عہدہ کا منجملہ عہدہ ہاے متعارفہ جائز نہیں اور جب ضرورت شرعیہ بلا نسبت
مطلق عہدہ پس اختیار کرنا لازم ہوگا اس عہدہ کا کہ جس مین حدود مخالف
شرع کا جاری کرنا لازم نہ آوے اور نہ حکم فیصلہ ہو بین المتخاصمین اور نہ جنگ
وجدال مین شرکت ہو اور نہ مانند اُن کے ہو اور خلاصہ یہ ہے کہ اس صورت
مین وہ عہدہ اختیار کرے کہ جس مین اعانت علی الظلم اور علی الحرام اقل اور
کمتر لازم آوے اگر ممکن ہو والا فالاقل ثم الاقل اور اگر کوئی شخص جہالۃً یا عصیاناً کوئی
عہدہ غیر جائز اختیار کرکے نوکر ہو پس اسکو فوراً ترک کرے اور اگر ترک کرنے مین
ضرر شدید ہو بہ نسبت آپنے یا عیال اپنی کے پس حتی المقدور مخالفات کام
شرعیہ سے اپنے تئین بچاتا رہے اور انتظار کرے وقت امکان ترک عہدہ مذکورہ کا
واللہ یعلم **سوال** مثالاً کبھی ارشاد ہو **جواب** جائز ہے وہ نوکری جس مین نہ ہو
فعل حرام خود مثل نوکری واسطے اسکے لباس سلوانے کے یا مکان سکونت بنوانیکے
واسطے اسکی بود و باش کے بنوانے قلعہ جنگ وجدال کے یا خدمت گزاری
بجز متہاے روزمرہ بشرط احتراز و اجتناب کرنے سے خمر کے یا گوشت خنزیر کے
ربا اور حرام کے و مانند اسکے اور جائز ہے نوکری خطوط رسانی کی بر سبیل ڈاک
وغیرہ بلکہ ریل پر کی نوکری بھی علی الظاہر جائز ہے جبکہ امور محرمہ سے اجتناب
کرے اور جب ضرورت شرعیہ ہو لینے کوئی وجہ معیشت اور تحصیل نفقہ لازمہ بوجہ
حلال و مباح شرعی میسر نہ آوے پس اختیار کارخانہ رجسٹری و دستاویزات
علی الظاہر مقدم ہوگا دیگر عہدہ ہاے سرکاری پر اور اگر وہ بھی ممکن نہو پس وہ عہدہ
اختیار کرے کہ جس مین شرکت جنگ وجدال مین لازم نہ آوے اور نہ حکم فیصلہ ہو

بین المتخاصمین آورند انفاذ و اجرای حدود و تعزیرات مخالف شرع ہو واللہ تعالیٰ
ہرگاہ بر فتاوی و احکام شرعیہ بحوالہ کتب علمای اعلام و فقہای کرام اطلاع یافتہ
پس بدانکہ ہیچ در اذہان عوام کالانعام راسخ گشتہ کہ نوکری حکام بہر قسمیکہ باشد
و اختیار ہر منصبی کہ باشد از جانب حکام حرام ست بیجا و ناروا می دانند کہ در نوکری
وظیفہ ہم معین می باشد پس ہرگاہ بعض نوکری ہم جائز باشد و برای این عہدہ
فصل خصومات و بیان حدود کہ وظیفہ معین نیست و موجب موقوف شدن ظلم تمام
و کمال و لااقل کہ تقلیل در آن می باشد در صورتیکہ خوف بر عرض وغیرہ ہم باشد
چرا جائز نباشد و اخوان فاضل ممدوح بمفاد اخواننا بغوا علینا دقیقہ از دقائق
نمامی و باطن ساختن حکام از فاضل مذکور فرو گذاشت نکردند کہ در آن خوف ضرر
عزت و مال برای خود و اہل و عیال فاضل موصوف بود کہ صورت اکراہ پیدا
ساختہ لکن شکر بیدا دولت برطانیہ و قدر دانی ہمت سلطانیہ سزاوار است کہ داد
انصاف دادہ کلمات آنہا را اصغا نفرمودہ اعزاز جناب موصوف را بمفاد آیہ کریمہ
ولتجدن اقربہم مودۃ للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاریٰ ذلک بان
منہم قسیسین و رہبانا و انہم لا یستکبرون مرعی داشتہ با وصف
اظہار ضعف و عدم اطلاع بر قوانین جاریہ سلطنت برطانیہ اصرار بر اختیار
عہدہ مذکورہ فرمودہ برای این عہدہ فصل خصومات نظر بضعف مزاج
فاضل ممدوح بر تعطیل معمولی کہ در ہر ہفتہ می شود تعطیل شنبہ برای اشتغال
باموروات یہ و تعطیل جمعہ برای اقامت نماز جمعہ منظور فرمودہ ہمگی چہار روز در ہر
ہفتہ معین فرمودند و مختار ساختن بر اینکہ ہرگاہ عذری داشتہ باشند بمجالس حکام
حاضر نشوند و ہرگاہ خواستہ باشند نظر بمقدمات نمودہ حکم مناسب دہند یوماً فیوماً
عزت افزودند و ہرگاہ فاضل ممدوح را ضرورت رو داد برای تحصیل معاش اجازت

دادند چنانچه از عرصهٔ سه سال تمام سال در قبض آباد لبسری برند و ... است
تعزیه داری بعشرهٔ محرم بوطن خود می آیند تاهم این منصب را از فاضل محمد ...
خارج نمی فرمایند و مجرد تحریر اسم در دفاتر سلطانیه خللی در پابندی احکام ریاست
نمی اندازد و منافی عدالت شرعیه نمی شود چنانکه مردم نا فهم گمان می برند ان
تقولون الا کذبا و الا تحریر اسامی علما و فقها و وظیفه خواران پنشن هم در دفاتر
ایشان می شود بلکه در مردم شماری اسامی هر کس بتفصیل مرقوم می شود و پس باید که همگی
غیر مشروع باشد و عدالت عادلی باقی نماند پس مراد از دیوان ظالم در ذخیره دفتری
ست که مخصوص باشد بکسانیکه تصرف در امور خلق بر منهج شرعی نمی سازند خلاصه آنکه
امتثال امر حکام و الاقدام بر طریق شرعی لازم بل واجب و متحتم ففی جواهر الکلام
شرح شرائع الاسلام نقلا عن الامام الهمام زین العابدین علیه السلام
اذا کنتم فی ائمة جور فامضوا فی احکامهم ولا تشهروا انفسکم فتقتلوا
در جواهر الکلام جناب شیخ محمد اعلی الله مقامه که در شرح شرائع الاسلام است
روایتی از جناب امام زین العابدین علیه السلام منقول شده که هرگاه باشید در
حکام جائرین پس عمل بر حکم آنها بکنید و مشهور نسازید نفسهای خود را که هلاک شوید
و نیز فرموده ولو نصب الجائر مومنا قاضیا لم یکن له رتبة الاجتهاد سائغا
علی ذلک بما یتحقق معه مسمی الاکراه الذی اشبعنا الکلام فیه فی کتاب
الطلاق جاز له الدخول معه بل قد یجب دفعا لضرره لکن یجب علیه
اعتماد الحق و العمل به ما استطاع بلا خلاف احد له فی شیء من ذلک
ولا اشکال لعل ما دل من الکتاب و السنة علی رفع الاثم عن المکره
یعنی اگر حاکم جائر مومنی را که رتبهٔ اجتهاد نداشته باشد باکراه حاکم گرداند که معنی
اکراه بران صادق آید و آنرا در کتاب الطلاق به بسط کلام نوشته ام جائز خواهد بود

برای آن مومن که اختیار کند بلکه گاهی واجب می شود و آن برای دفع ضرر خود لکن بر او لازم است که حق را نگاه دارد و عمل بحق کند بقدر امکان و در تخصیص بین العلما اختلافی نیافته ام بلکه شکی نیست بعد از آنکه دلالت کرد کتاب و سنت یعنی قرآن مجید و حدیث بر اینکه عصیانی بر او نیست **و ایضا فی الجواهر** فهم الظاهر کما صرح به غیر واحد عدم اعتبار الاکراه فی جواز قبول ذلک لمن جمع شرائط الاجتهاد وتمکن معها من اجراء الاحکام الشرعیة علی وجهها والامر بالمعروف والنهی عن المنکر بل قد یجب علیه القبول بل یجوز او یجب علیه التعرض لها مع علمه بعدم التعدی عن الواجب وعدم ارتکاب القبیح وانه متمکن من وضع الاشیاء مواضعها ومن الامر بالمعروف والنهی عن المنکر واغاثة المظلوم ونحو ذلک ولعل منه ما کان من علی بن یقطین وابن بزیع وغیرهما ممن امرهم الائمة علیهم السلام بذلک ووعدهم علی ذلک بالثواب الجزیل بل حتی فی بعضها ان بیوت هؤلاء تضیء لاهل السماء کما تضیء النجوم لاهل الارض و نیز در جواهر است که ظاهر آنست چنانکه تصریح کرده اند باین علماء باتفاق بر اینکه جائز است از طرف حاکم جائر قبول امر ولایت از برای کسیکه شرائط اجتهاد در او موجود باشد و قادر باشد بر اجرای احکام شرعیه بطوریکه می باید و بر امر بمعروف و نهی از منکر بلکه گاهی چنین کس قبول امر ولایت واجب می شود بلکه جائز یا واجب است بر او اختیار هرگاه علم داشته باشد که از واجب تجاوز نخواهد کرد و مرتکب قبیح نخواهد گردید و قادر است بر اینکه اشیاء را در مواضع آن قرار دهد و امر بمعروف و نهی عن المنکر را بعمل آرد و دادرسی مظلوم نماید و مثل آن و امید است که از این باب بود که علی بن یقطین و ابن

بزیخ و بغیر آنہا از کسانیکہ ائمہ علیہ السلام آنہا را ماموربا ختیار ولایت
فرمودہ بودند و وعدہ ثواب عظیم بر آن ارشاد کردند تا اینکہ در بعض روایات
آمدہ کہ خانہا سے اینہا روشنی میدہد برای اہل آسمان چنانکہ روشنی میدہد
ستارگان برای اہل زمین ہذا اخر ما اوردتہ لازاحۃ الشکوک
والاوہام واللہ الہادی الی سبیل دار السلام واخر دعونا ان
الحمد للہ المنعام والصلوۃ علی محمد والہ ائمۃ الانام رزقنا
اللہ السلوک بمنا ہجہم فبہم نتولی ونرجو شفاعتہم علیہم السلام فی
یوم القیام

قد کتب یوم الثلثا الخامس عشر من شہر
ذی القعدۃ الحرام ۱۳۱۶ ھجریہ